

# تنها شیعه یک شهر ۳ میلیونی!!

گفت و گو با شکیل احمد، جوانی که به خاطر پذیرش مکتب اهل بیت (ع) دو سال در خانه پدری اش زندانی شده بود!!!

گفتگو از: علی الله اکبری

کم نیستند آدم‌هایی که در این دنیای هزار رنگ، در گوشه و کنار جهان نور هدایت بر دل آن‌ها تابیده و در مسیر سعادت قرار گرفته‌اند. این بار داستان هدایت یافتگی جوانی هندی را روایت می‌کنیم که تنها شیعه شهرش است و جز او همه مسلمانان آن شهر وهابی هستند. بستگانش او را دو سال زندانی کردند تا یا بمیرد و با دست از مکتب اهل بیت (ع) بردارد. اما ... سر از قیم درآورد و اینک به دنبال هدفی مقدس با تمام همت و توان به تحصیل علوم دینی مشغول است. دوم تیرماه ۹۰، پس از پایان امتحانات رو در رو با او نشستیم. بارها از سعادت‌تی که نصیبش شده بود، نه از رنجی که برده بود اشک ریخت و ریختیم و ... قرار بود تابستان به هند سفر کند، اما به شهر خودش، معلوم نبود ... آیا او می‌تواند دوباره به ایران برگردد؟ ... این مصاحبه روایت این ماجراست ...







در دنیا زندگی کنم.

### مادر تان چیزی نمی‌گفت؟

فقط گریه می‌کرد که چرا من شیعه شده‌ام.

### چند وقت زندانی بودید؟

دو سال،

### آن دو سال چطور گذشت؟

خیلی سنگین و سخت بود. بارها از پدر

و برادرم کتک خوردم. از همه چیز محروم بودم و غذایم را با آشک می‌خوردم. خیلی ضعیف شده بودم. در این دو سال فقط دو مرتبه من پیش دکتر رفتم. دکتر به مادرم گفت: ایشان را رها کنید. چرا او را زندانی کرده‌اید؟ پدر و مادرم گفتند: ای کاش بمیرد؛ چون زندگی او زندگی ما را سنگین کرده است. نه می‌توانیم او را رها کنیم، نه می‌توانیم او را بکشیم. فقط دعا می‌کنیم بمیرد. دکتر گفت: چرا؟ گفتند: چون شیعه شده است. دکتر پرسید: مگر شیعیان مسلمان نیستند؟ پدر و مادرم پاسخ دادند: مسلمان هستند، ولی از هندوها بدترند. دکتر خیلی با پدر و مادرم صحبت کرد، ولی تأثیری نداشت. در زندان همه چیزهایی را که خوانده بودم، فراموش کرده بودم. فقط همین را می‌دانستم که من یک شیعه هستم و تشیع بر حق است. حتی اسم ائمه را فراموش کرده بودم، اما هدف را هنوز فراموش نکرده بودم. به جناب سیده (حضرت زهرا علیها السلام) توسل می‌کردم که یا مرا نجات دهید یا مرگم را برسانید.

### چطور آزاد شدید؟

مدام به حضرت زهرا علیها السلام توسل می‌کردم. یک روز در حال نماز، احساس کردم کسی به من می‌گوید: بگو همه چیز را فراموش کرده‌ام و وهابی شده‌ام تا آزاد شوید. به من گفت بروید جای دیگری درس بخوانید. من شما را به جای دیگری می‌برم. و اسم قم را برد. آن زمان نمی‌دانستم قم کجاست.

زمانی که پدر و مادرم مشغول ازدواج خواهرم بودند، من هم وانمود کردم که همه چیز را فراموش کرده‌ام و دیگر شیعه نیستم. آزادم کردند و در مغازه پدرم مشغول کار شدم. بعد از چند ماه پدر و مادر و خانواده‌ام به خانه خواهرم در شهر دیگری رفتند. من هم با آقای اختر صحبت کردم و گفتم می‌خواهم به مدرسه بروم. کدام مدرسه برای من خوب است؟ ایشان گفتند: این‌جا تا فاصله ۴۵ کیلومتری هیچ شیعه‌ای نیست. فقط مدرسه هوگلی است که در آن‌جا هم می‌توانند شما را پیدا کنند. پرسید: شما می‌توانید بدون خانواده زندگی کنید؟ گفتم: بله. قرار شد به دهلی و مدرسه جامع اهل بیت علیهم السلام بروم. آقای ممتاز علی هم آن‌جا درس می‌دادند.

ساعت ۸ و ۲۵ دقیقه صبح روز پنج‌شنبه ۲۶ آگوست سال ۲۰۰۵ از خانه حرکت کردم و پیش آقای اختر رفتم. در آن زمان ۱۸ سال داشتم. البته قبل از آن با مدیر مدرسه جامع اهل بیت علیهم السلام آقای قاضی سیدمحمد اصغری و با عمویم و آقای ممتاز علی

صحبت کردم. آقای اختر همه چیز را برابرم مهیا کردند. هم لباس، هم بلیط و هم لوازم سفر؛ چون هیچ چیز از خانه بر نداشته بودم.

وقتی به دهلی رسیدم، به مدرسه جامع اهل بیت علیهم السلام رفتم و شروع به درس خواندن کردم. لمعه، اصول، منطق، ادبیات عرب و فارسی را آن‌جا خواندم.

### خانواده نفهمیدند شما کجا رفتید؟

می‌دانستند که در دهلی هستیم، اما نمی‌دانستند کجای دهلی. دنبالم می‌گشتند، اما نمی‌دانستند کجا باید مرا پیدا کنند. در دهلی شیعه زیاد است، چندتا مدرسه هم دارد. مدرسه جامع اهل بیت علیهم السلام نزدیک خانه عمومی من است، اما پدر و مادرم نمی‌دانستند.

### با آن‌ها تماس نمی‌گرفتید؟

چرا، اما از مناطقی که وهابی بودند، نه از مراکز شیعیان. می‌گفتم: در دهلی هستیم و درس می‌خوانم. می‌پرسیدند درس چی؟ می‌گفتم درس رسول خدا صلی الله علیه و آله.

### نمی‌گفتید که باز هم شیعه‌اید؟

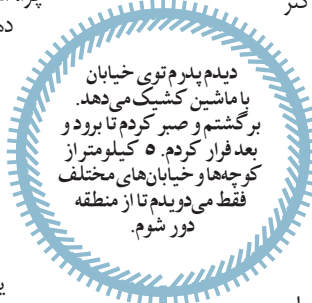
می‌دانستند.

### چند سال در مرکز جامع اهل بیت علیهم السلام درس خواندید؟ و چه شد که به ایران آمدید؟

۴ سال و نیم. سال سوم بودم که هیئت پذیرش از ایران به آن‌جا آمد و من پذیرش شدم. سال ۲۰۰۸ بود یا ابتدای ۲۰۰۹. یک مشکل بزرگ داشتم، نداشتن گذرنامه. از شهر خودمان نمی‌توانستم، چون پدرم می‌فهمید و مانع می‌شد. به شهر بیهار محل سکونت پدر بزرگم رفتم و اقدام کردم. پلیس تحقیقات کرد و وقتی خانواده جدم فهمیدند من از خانه فرار کرده‌ام، به پدرم زنگ زدند و گفتند پسرت این‌جا است.

پدر و مادر و برادرم آمدند. ۷ روز مرا زندانی کردند و کتک زدند و اذیت کردند. من سؤال می‌کردم که چرا شما مرا زندانی می‌کنید؟ آیا حکومت هند این اجازه را به شما داده است یا دین اسلام؟ و استدلال کردم که چنین حقی ندارید و نباید مانع من شوید. پدرم پاسخی نداشت. با یکی از عموهایم که نائب دفتر وهابیان در بنگال است، صحبت کرد. ایشان چند نفر وهابی را فرستاد. آن‌ها هم با من درباره تحریف قرآن، تشیع و امامت بحث کردند. این مناظره دو روز طول کشید. بعد از دو روز گفتند این شیعه نشده است، جن زده شده است. این فرد با این سن نمی‌تواند این همه استدلال کند، جن‌ها هستند که به وسیله ایشان صحبت می‌کنند. مانند همان تهمت‌هایی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌زدند که ساحر است و مجنون است.

گفتم: من روز شنبه امتحان دارم. شما مرا پنج‌شنبه رها کنید تا من امتحان بدهم، برمی‌گردم. آن‌ها گفتند: نه؟! شب جمعه خوابیده بودم که احساس کردم یک نفر گفت شما نمی‌توانید از این‌جا بروید. گفتم: چه کار کنم؟ گفت: به خانه مادربزرگت برو و از آن‌جا فرار کن. به پدرم گفتم می‌خواهم پیش مادربزرگم بروم. قبول کرد و مرا به آن‌جا برد. وقتی پدر رفت، به مادر گفتم: می‌خواهم برای گردش بیرون





بروم، اگر نگذاری خودکشی می‌کنم. گفت: نه! برای گردش برو، اما فرار نکن. رفتم بیرون، دیدم پدرم توی خیابان با ماشین کشیک می‌دهد. برگشتم و صبر کردم تا برود و بعد فرار کردم. ۵ کیلومتر از کوچه‌ها و خیابان‌های مختلف فقط می‌دویدم تا از منطقه دور شوم. بعد هم با اتوبوس به کلکته رفتم. چون پدرم و پلیس دنبالم بودند، راه ۲ ساعته را تا دهلی را ۸ ساعته و از طریق کلکته رفتم، تا نتوانند پیدایم کنند. وقتی به دهلی رسیدم، به مادرم زنگ زدم. گفت: تو گفتی شنبه ساعت ۱۰ امتحان داری، اما تو همان ساعت تازه فرار کردی. گفتم: امتحان من، جهاد اکبر بود. سه چهار ماه بعد مدرسه تعطیل شد. رفتم بیمار کلی برای پلیس استدلال آوردم که تروریست نیستم و آن‌ها هم هیچ مدرکی نداشتند و فقط ادعای پدر و عمویم توی پرونده بود. بعد از این که کلی با آن‌ها صحبت کردم، نوشتند که من هیچ مشکلی ندارم و پذیرفته شدم. بعد از دو ماه گذرنامه به دست من رسید و ده روز بعد از هندوستان به سمت ایران حرکت کردم.

**چه زمانی به سمت ایران پرواز کردید؟ چه احساسی داشتید؟**

۲۲ اکتبر ۲۰۱۰ از بمبئی به تهران آمدم. دست هدایت امام زمان (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) را روی سرم می‌دیدم که مرا در این مسیر جلو می‌برد.

### چرا ایران؟

چون در هند سطوح تکمیلی دروس دینی نیست. امروز مرکز علوم اهل بیت (ع) قم است. الحمدلله خداوند ۴ نفر را در مسیر هدایت و رسیدن من به ایران قرارداد که از آن‌ها بسیار ممنونم. اول؛ عمویم که به وسیله ایشان پیش ممتاز علی رفتم و شیعه شدم. دوم؛ آقای ممتاز علی. سوم؛ آقای اختر و چهارم؛ آقای قاضی سیدمحمد عسگری. دو نفرشان ایمان را به من هدیه دادند و دو نفر هم به درس و ادامه مسیر کمک کردند.

**چند وقت است به مجتمع آموزش عالی امام خمینی (ره) آمده‌اید و چه درسی می‌خوانید؟**

۸ ماه، چون فارسی بلد بودم از همان ابتدای پذیرش به این‌جا آمدم. الان هم ترم اول کارشناسی شیعه‌شناسی هستم.

### ان چه درسی می‌خوانید؟

ترم اول دوره کارشناسی شیعه‌شناسی هستم و ترم آینده می‌خواهم به گروه امام صادق (ع) بروم.

### ان چه احساسی دارید و برای آینده چه اندیشیده‌اید؟

می‌خواهم به وسیله علم و درس و بحث، خودم را آماده کنم تا هیچ باطلی نتواند در مقابل جناب سیده (ع) بایستد. دارم درس می‌خوانم که شیعه را تبلیغ کنم، هدف من همان هدف حضرت سیده (ع) است اگر این راه به وسیله خون من قرار است آباد شود، من آماده هستم. برای همین می‌خواهم این قدر درس بخوانم و برای علم مناظره آمادگی داشته باشم که هیچ کس نتواند با معلومات من که علم اهل بیت (ع) است، غلبه کند. در آن منطقه بنگال در محدوده ۴۵ کیلومتری هیچ کس شیعه نیست؛ هدف من این است که شیعه را در آن‌جا گسترش دهم.

### تا کجا می‌خواهید درس بخوانید؟

می‌خواهم به مقام اجتهاد برسم.

### ان با خانواده و پدر و مادر در ارتباط هستید؟

به خاطر حق الهی که بر من دارند در ارتباط هستیم. در تابستان به هندوستان می‌روم و به آن‌ها سر می‌زنم. از خواننده‌های شما می‌خواهم دعا کنند تا پدر و مادرم شیعه شوند.

### مجتمع امام خمینی (ره) را چطور می‌بینید؟

خیلی خوب است. با مکتب امام صادق (ع) مطابقت دارد. در آن مکتب چند فرقه از اسلام حضور داشتند، این‌جا هم هستند.

### برخورد رئیس مجتمع و مسئولین و اساتید چگونه است؟

خیلی خوب، استاد هاشمیان مثل پدر، مثل برادر بزرگ‌تر هستند. با عاطفه و رفاقت





رفتار می کنند. به من کتاب و نرم افزار دادند تا من تحقیق کنم و بیش تر آشنا شوم. هر چه خواستم در اختیارم گذاشتند. این جا اخلاق خیلی خوب است. الحمدالله در ایران همه چیز خیلی خوب است. از برخورد مسؤلین و اساتید خیلی راضی هستم.

#### ایران را چگونه دیدید؟

هندوستان کشور من است و دوستش دارم، اما در آن جا هر چیزی که می بینیم، احتمال می دهیم پاک است، اما یقین نداریم، اما این جا یقین داریم که همه چیز پاک است. آن جا هیچ سرپرستی نداریم، اما این جا یک سرپرست زنده و جاوید داریم که رهبری معظم هستند، خداوند عالم زندگانی مرا به ایشان بدهد و کمک کند بتوانم تکلیفم را انجام بدهم، چون زندگی من چیزی نیست، اما زندگی ایشان مهم است. خداوند زحمات زندگی ایشان را به من و همه زندگانی مرا به ایشان بدهد. چون اسلام امروز به وسیله ایشان زنده است. اگر ایران نبود، شیعه تمام شده بود.

#### از برنامه های مدرسه راضی هستید؟ چه پیشنهادی دارید برای این که برنامه ها بهتر شود؟

راضی هستم، اما هدف من در شیعه شناسی تمام نمی شود. زیرا درس سنتی نیست علم مناظره، تاریخ، درس و بحث برای من خوب است. می خواهم هر دو گروه را داشته باشم. هم سنتی و هم شیعه شناسی.

#### نکته ای راجع به مدرسه و مجتمع و جامعه المصطفی ندارید؟

هیچ مشکلی نیست. همه چیز خوب و آماده است. هر کاری لازم باشد برای طلبه انجام می دهند.

#### با طلبه ها چه صحبتی دارید؟

فقط این را می خواهم بگویم که هر جا می روید، اخلاق رسول خدا ﷺ را فراموش نکنید. چون وهابیان امروز به وسیله این که به ظاهر عمل می کنند، رشد می کنند، اما ما همه جنبه رسول خدا ﷺ را پذیرفته ایم. باید با اخلاق ایشان عمل کنیم و اخلاق ائمه ﷺ را به مردم نشان دهیم.

#### اگر بخواهید با مسؤلین صحبت کنید چه می گوئید؟

شماها مثل پدر ما هستید و برای نفع و فایده ما زحمت می کشید و ما هم به قوانین شما عمل می کنیم.

#### بهترین اساتید چه کسانی هستند؟

آقای حسین زاده شانه چی، ایشان همیشه به طلاب می گویند. گمان نکنید تنها هستید من مثل یک برادر و پدر در کنار تان هستم. آقای خدایاری هم استاد خوبی هستند.

#### در دهلی کدام استاد بهتر بود؟

مدیر مرکز و آقای ممتاز علی که به من علم مناظره یاد دادند. من دو مرتبه در بنگال و سه مرتبه در دهلی با وهابیان و اهل تسنن مناظره کردم. هم چنین در محل عبادت هندوها در راجستان به دعوت خودشان سخنرانی داشتم.

#### رابطه هندوها با شیعیان چگونه است؟

اگر هندوها در هندوستان نبودند، وهابی ها شیعیان را می کشتند. هم هندوها و هم صوفیان، روزهای پنجشنبه به امام بارگاه می آیند.

#### هندوستان وهابی زیاد دارد؟

سعودی ها خیلی زیاد در هندوستان کار می کنند. ۹۰ درصد مسلمانان هندوستان وهابی اند. شیعیان خیلی کم هستند.

تلخ ترین خاطره ای که در ایام زندگی داشته اید چه بوده است؟ همان دو سالی که در خانه زندانی بودم که خیلی سخت گذشت.

#### و شیرین ترین خاطره؟

ایامی که در نزد ممتاز علی بودم و شیعه شدم. بهترین روز زندگی ام روزی بود که کربلا و نجف را در اربعین زیارت کردم.

#### زمانی که رهبر معظم به قم آمدند، شما این جا بودید؟

بله تازه آمده بودم و ایشان را از نزدیک دیدم.

#### اگر می توانستید چیزی به ایشان بگوئید چه می گفتید؟

می گفتم شما هر کاری که انجام می دهید، من احساس می کنم امیرالمؤمنین ﷺ آن کار را انجام داده است.

من کتابی درباره ایشان خواندم به نام «آب، آینه، آفتاب» که به زبان اردو چاپ شده و همه چیز را درباره ایشان گفته است و معتقدم هیچ کس به اندازه ایشان شایسته این مقام نیست.

#### رابطه تان با حرم حضرت معصومه ﷺ چگونه است؟

از وقتی که این جا آمدم، هر شب به حرم می روم و دعا می کنم.

#### و جمکران؟

هفته ای یک مرتبه یا چهارشنبه ها و یا جمعه ها به جمکران می روم. مدیر مان گفته بود ائمه ﷺ وسیله هستند، وسیله را ترک نکنید.

این را بدانید که قم مثل دریاست و هر بار که وارد می شوید، سعی کنید در و گوهر و مرجان در بیاورید.

#### حساس و نظر تان را راجع به جملات و کلمات زیر بفرمایید.

خدا: امام رضا ﷺ فرموده اند: ان الشاهد هو الحاکم. هر جا هستیم، خداوند هست و هر چه من درباره خودم نمی دانم، او درباره من می داند، چون او خالق است و من مخلوق. اسلام: بهترین ادیان است، اما عده ای آن را پاره پاره کرده اند، ولی به وسیله ائمه ﷺ تا امروز پایدار مانده است و تا قیامت هم پایدار می ماند.

#### پیامبر اکرم ﷺ بهترین خلایق





